

سرم خاک کای هر چار مردوز آبکد با غار است

آبکد گرد شمعان بیدار عد میر در راه دار

زبان خویش از عیت گمبار و کمر نه درد و باد افتد اینکار

بسم الله الرحمن الرحیم
اکر در خواب بایست هر کوه شتو و کارت فزون ریشته

شغور تو بر مراد خویش قادر و کمر کردی که آید مال وافر

اکر از کوه بر افتاد پایان بر نه از روی عمل کرد و شمعان

کسی در خواب گو اندر حصار زخم بیرون کشد از اندوه دار

بمردان کنی تو چه صحبت گزیند بیاید همه درین غم نشیند

چو کندم دیده روزی تو جان با زین عسک کج تعبیر است

که یابد روزی با نفع حق در خواب آمدت ای محکم عطلق

اکر بنیب بود در ریحمان و کمر کس و آنچه زین است

ز دنیا آنچه جان کار آید پیش که نفعی می رسد تا کس

دین

عقلان شاه سوار هر کس از از جهانه بکده خلاف کند

عقل فغش نکند است کمتر ز بندر نوبت اولان گنبد

به خواب از روع بگنجد بیدی رسد روزی که رنج کنیدی

اکر از جزو با وام و بلیت رسد میرات حکم فزینت

چو روع زرد در خوابت بید بده صدقه که ناکاه نمیشد

اکر در خواب بپن جز با دام ترا تعبیر باید دید تا کام

که خویش واقربا آید از جور سلامت میرسد از غیب جور

حضورت میفند آخر پریشان شود باز ریشته و جندن بان

اکر جنوات دیدی و برینری و کمر خواب شریف دیدی

مانند چید او را کاش بیضا آید بی جاه و حلالش

و کمر توست تر شمعای دیگر بمر که نیشتر نند ای محکم کبر

فزون آید نعم بسیار ایم جانم حوالت اقبال قایم

دین